

نقدی بر تصحیح یاحقی - سیدی از تاریخ بیهقی

رضاستگاری*

چکیده

تاریخ بیهقی از آثار ممتاز ادب فارسی و از منابع معتبر در قلمرو تاریخ ایران است. این کتاب به لحاظ محتوا و سبک نگارش اهمیت بسیاری دارد و به سبب همین اعتبار و اهمیت، همواره مورد توجه و قبول بوده و تا امروز بارها تصحیح و چاپ شده است. آخرین تصحیح این کتاب به کوشش محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی در سال ۱۳۸۸ ش. انتشار یافته، اما به رغم دقت نظر مصححان، همچنان تعدادی از ضبطها و تعلیقات این اثر محل تردید و تأمل است. در این مقاله ضمن بررسی باقی مانده دفتر پنجم تاریخ بیهقی، برخی از کاستیهای تصحیح دفتر اخیر و تعلیقات متن نشان داده شده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، تصحیح متن، تعلیقات متن، نسخه بدل، ضبط درست

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۷ تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲۳

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز / rastgari@gmail.com

۱. مقدمه

تاریخ بیهقی از امّهات کتب ادب فارسی و از منابع معتبر تاریخ ایران است که به دوره پادشاهی غزنویان اختصاص دارد. این کتاب تحریر خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ق) دبیر و صاحب دیوان رسالت دوره غزنوی و منشی توانای قرن پنجم است و آنچه امروز از این تصنیف ارزشمند باقی مانده، بخشی از مجلد پنجم تا مجلد دهم، مربوط به دوران سلطنت مسعود غزنوی است. نثر ممتاز و شیوه بدیع روایتگری بیهقی، صحت مواد تاریخی و سلامت انشا، استفاده شایسته از ظرفیت‌های زبانی، در کنار تمثیل‌ها و حکایاتی که به مقتضای مقام در متن گنجانده شده، استشهاد متعادل به اشعار عربی و فارسی و نیز انصاف و بی‌طرفی نویسنده در داوری‌ها و ارزیابی‌ها، این اثر را از مرتبه یک رساله تاریخی صرف بالاتر برده و اعتبار و ارزشی خاص بدان بخشیده است. خواننده تیزبین، در خلال مطالعه احوال پادشاهان در تاریخ بیهقی، بر بسیاری از آداب و رسوم درباری و شیوه‌های رایجی و کشورداری قدیم، نقش پیران دنیادیده در قیاس با جوانان نوحاسته در مضایق ملکرانی، عاقبت خودرایی‌ها، سرانجام دوراندیشی‌ها، نقش تقدیر در زندگی و نیز بی‌اعتباری دنیا و ناپایداری نعمت‌ها آگاه می‌شود و درمی‌یابد که بیهقی بیش از آنکه روایتگر تاریخ باشد، تحلیلگر تاریخ است.

۲. چاپ‌های تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی به دلیل اعتبار و اهمیتی که دارد بارها تصحیح و چاپ شده است. از نسخه‌های معتبر آن به چاپ کلکته به اهتمام مورلی در سال ۱۸۶۲م، چاپ ادیب پیشاوری در ۱۳۰۵ق، چاپ سعید نفیسی در میانه سال‌های ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۲ش، چاپ مشترک علی اکبر فیاض و قاسم غنی در سال ۱۳۲۴ش و معروفترین چاپ تاریخ بیهقی، یعنی متن مصحح علی اکبر فیاض در ۱۳۵۰ش. می‌توان اشاره کرد.

در ۱۳۸۸ ش، چاپ جدیدی از تاریخ بیهقی شامل مقدمه، تصحیح، توضیحات مبسوط و فهرست‌های چندگانه، به انضمام نقشه‌ها، شجره‌ها و تصاویر، در دو مجلد قطور (شامل ۱۸۶۶ صفحه) به همت محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی از سوی انتشارات سخن نشر شد. این تصحیح با نگاهی به چاپ‌های قبلی تاریخ بیهقی و با اشراف بر کار مصححان پیشین انجام گرفته است. مقدمه راهگشا و مفصل در ۱۵۲ صفحه، شماره‌گذاری سطرهای متن اصلی، ذکر دقیق نسخه بدل‌ها، تفکیک تعلیقات متن به سه بخش «تعلیقات عام»، «تعلیقات تاریخی» و «تعلیقات جغرافیایی»، فهرست‌های پانزده‌گانه (۱۳ فهرست تفصیلی + دو فهرست اعلام در مجلد اول) به همراه کتاب‌نامه، درکنار حروف چینی پاکیزه از مزایای این چاپ است.

۳. نقدی بر تصحیح جدید

هر تصحیح تازه‌ای از متون قدیم در کنار محاسنی که دارد، ممکن است حاوی ضبط‌هایی شبه‌انگیز و مبهم باشد، به طوری که بتوان با استدلال و استشهاد به قرائن لفظی و سیاق سخن، از میان نسخه‌های دست‌نویس ضبط بهتری برگزید که مطابقت بیشتری با قبل و بعد متن داشته باشد. نقد این‌گونه موارد، نه به قصد خرده‌گیری است و نه ذره‌ای از قدر و منزلت مصححان یا ارزش زحمات آنان می‌کاهد، بلکه گواه اقبال و التفات مخاطبان و نشانه اهمیت و اعتبار تصحیح انجام شده است. در ادامه، نقدی بر برخی از ضابط‌های مشکوک و تعلیقات نادرست تصحیح اخیر در محدوده باقی‌مانده دفتر پنجم تاریخ بیهقی (۸۳ صفحه نخست چاپ جدید) از نظر خوانندگان می‌گذرد. بدیهی است نقد دیگر مجلدات و تعلیقات، حوصله و مجال مستقلی می‌طلبد.

۳-۱. فقرة اول

در ابتدای کتاب در نامه حشم تگیناباد به سلطان مسعود، از وی در باب «دو

پیشنهاد) امیرمحمد پس از بازداشت در قلعه کوهتیز استفسار شده که چه باید کرد؛ امیرمحمد خواسته است یا وی را به گوزگانان که محل استقرارش در گذشته بوده، بازگردانند یا همراه با لشکر نزد سلطان مسعود به هرات ببرند. «و وی^۱ گفت: او را به گوزگانان باز باید فرستاد با کسان و یا با خویشان به درگاه عالی برد و آخر قرار بر آن گرفت که به قلعه موقوف باشد با قوم خویش و ندیمان و اتباع ایشان از خدمتکاران، تا فرمان عالی بر چه جمله رسد به باب وی». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳)

نامه سلطان مسعود خطاب به حاجب بزرگ، علی قریب، در باب امیرمحمد رسید، روز شنبه نیمه شوال، بر دست دو سوار از آن وی که: «به قلعت کوهتیز می باشد گشاده با قوم خویش به جمله، چه او را به هیچ حال به گوزگانان نتوان فرستاد و زشت باشد با خویشان آوردن چون بازداشته شده است که چون به هرات رسد، ما او را بر آن حال نتوانیم دید. صواب آن است که عزیزاً مکرماً بدان قلعت مقیم می باشد با همه قوم خویش». (همان: ۸) ملاحظه می شود که هر دو پیشنهاد امیرمحمد رد شد. دو نفر نامزد می شوند تا این فرمان را به امیرمحمد ابلاغ کنند:

و این دو تن برفتند... و پیش امیرمحمد شدند و رسم خدمت را به جای آوردند. امیر گفت: خبر برادرم چیست و لشکر کی خواهد رفت نزدیک وی؟ گفتند: خبر خداوند سلطان همه خیر است و در این دو سه روز همه لشکر بروند و حاجب بزرگ بر اثر ایشان، و بندگان بدین آمده اند و نامه به امیر دادند. برخواند و لختی تاریکی در وی پیدا آمد». (همان: ۹-۱۰)

در تصحیح سعید نفیسی آمده: «لختی تاریکی در وی پیدا آمد» (بیهقی، بی تا، ۹/۱). در تصحیح جدید آمده: «نامه به امیر دادند. برخواند و لختی تازگی در وی پدید آمد». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸) ضبط چهار نسخه «تازگی» و بقیه «تاریکی» بوده است. مصححان در تعلیقات آورده اند:

تازگی؛ ضبط نسخه ها را در پاورقی آوردیم. اینجا سخن از یک بشارت است برای

۱. استاد خطیب رهبر مرجع ضمیر را «حاجب بزرگ» دانسته است (نک. بیهقی، ۱۳۸۵: ۸۵)، اما سیاق روایت با این نظر موافقت ندارد. (برای تفصیل این نکته نک: غفاری، ۱۳۸۷: ۱۴۹).

امیر محمد که در بند و منتظر عقوبت است، در حالی که این خبر را دو مرد روحانی و محشتم برای او می‌آورند. همچنین دنباله گزارش حال امیر محمد که در ص ۶۱ س ۵ آمده هم بشارت را تأیید می‌کند. عبارت تازگی یافتن پس از یک بشارت باز هم در بیهقی آمده است؛ از جمله ص ۳۷ س ۱۲. (همان: ۸۲۸)

آنچه «دنباله گزارش حال امیر محمد» خوانده شده، شادمانی وی به سبب گریختن «بوبرک سعید» است (نک. همان: ۶۱) و هیچ ارتباطی با ضبط مورد نظر ما ندارد. شاهد «تازگی یافتن» هم مربوط به خبر آمدن رسول خلیفه است به نزدیکی بیهق و امیر مسعود «به رسیدن این بشارت تازگی تمام یافت». (همان: ۳۷) و استشهاد در جایی مطلوب است که دیگر قرائن متن با انتخاب ضبطی مساعدت کند. آنچه از داستان نقل شد، شواهدی است که برای امیر محمد بوی بشارت ندارد، زیرا او منتظر گشایشی در کار خود بود و اکنون در نامه، علاوه بر تویخ عملکردش از زبان مسعود (که برادر راه رشد خویش بندید و...) دانست که به فرمان سلطان، باید در غیاب لشکریان، در بند قلعه کوهتیز و در دست کوتوالی گرفتار باشد و طبیعی است که اندوه و دلمردگی بر وی غلبه می‌کند. این مضمون را دو گواه دیگر تأیید می‌کند؛ یکی گفته عبدالرحمن قوال به بیهقی که «من و مانده من که خدمتکاران امیر محمد بودیم، ماهی ای را مانستیم از آب بیفتاده و در خشکی مانده و غارت شده و بی‌نوا گشته، و دل نمی‌داد که از پای قلعه کوهتیز زاستر شویمی و امید می‌داشتیم که مگر سلطان مسعود او را بخواند سوی هرات و روشنایی پدیدار آید». (همان: ۶۰) به لفظ «روشنایی» و مقابله آن با «تاریکی» دقت شود. دیگر دنباله داستان ابلاغ پیام مسعود به امیر محمد و دلداری رسولان به وی که گواهی روشن بر صحت ضبط استاد فیاض است:

نامه به امیر دادند. برخواند و لختی تاریکی در وی پیدا آمد. نبیه گفت: زندگانی امیر دراز باد. سلطان که برادر است، حق امیر را نگاه دارد و مهربانی نماید. دل بد نباید کرد و به قضای خدای عزوجل رضا باید داد. و از این باب بسیار سخن نیکو گفت، و فذلک آن بود که بودنی بوده است. به سر نشاط باز باید شد که گفته‌اند: المقدر کائن والهم فضل. و امیر ایشان را بنواخت و گفت: مرا فراموش مکنید. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۰)

اگر امیر محمد به رسیدن آن خیر، «تازگی» یافته بود، این دلداری اطرافیانش که «دل بد نباید کرد» و «به سر نشاط باز باید شد» و «المقدّر کائن والهمّ فضل»، وجهی نداشت. بنابراین ضبط «تاریکی» بر «تازگی» ارجح می‌نماید.

۲-۳. فقرة دوم

در نامه سلطان مسعود به حاجب بزرگ، پیش از رسیدن به هرات آمده: در آن وقت که پدر ما امیر ماضی گذشته شد... نامه نبشتم با آن رسول علوی سوی برادر به تعزیت و تهنیت و نصیحت. اگر شنوده آمدی و خلیفت ما بودی و آنچه خواسته بودیم در وقت بفرستادی، ما با وی به هیچ حال مضایقت نکردیم... اما برادر راه رشد خویش بندید و پنداشت که مگر با تدبیر ما بندگان، تقدیر آفریدگار برابر بود. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸)

در تصحیح جدید آمده: «و پنداشت که مگر با تدبیر ما بندگان، تقدیر آفریدگار برابر نبود». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۷)

و در تعلیقات آمده: «برابر نبود؛ عبارت گوشه چشمی دارد به جمله معروف: العبد يُدبّر والله يُقدّر... معنی این است که تقدیر آفریدگار بر پادشاهی ما (مسعود) بود و محمود بر ضد این تقدیر تدبیر کرد و برادر پنداشت که تقدیر خداوندی با تدبیر بندگان برابری نتواند کرد». (همان: ۸۲۶)

معنای عبارت در ضبط فیاض روشن است: برادر به غلط پنداشت که همانا تدبیر ما بندگان، با تقدیر آفریدگار برابر است حال آنکه چنین نیست؛ بندگان تدبیر و چاره‌اندیشی می‌کنند، اما تقدیر و قضای خداوند بر خلاف اراده و هوای بندگان نفاذ می‌یابد و تدابیر بندگان را برهم می‌زند. این معنا را شاهدی دیگر از تاریخ بیهقی تأیید می‌کند: «بوسهل و دیگران که با امیر بودند گفتند: پدر دیگر خواست و خدای عزّ وجلّ دیگر... و واجب است این ملطفه‌ها را نگاه داشتن تا مردمان آن را بخوانند و بدانند که پدر چه می‌سگالید و خدای عزوجل چه خواسته است». (همان: ۲۳)

اما ضبط تصحیح جدید و آنچه در تعلیقات آمده، خلاف این مضمون لطیف است. اینکه امیر محمد پنداشته تدبیر بندگان (تصمیم محمود بر عزل مسعود و

ولی عهدی محمد) با تقدیر آفریدگار (خواست خداوند بر سلطنت مسعود) برابری نتواند کرد، پنداری درست و مطابق واقع است که پیشامدهای بعدی هم آن را تصدیق می‌کند. با این فرض، سخن مسعود ادعای گزافی است که «برادر راه رشد خویش بَندید!»^۱

۳-۳. فقره سوم

در ماجرای «مذاکره صلح با اعیان ری» آمده که پس از سخنان امیر «اعیان ری در یکدیگر نگریستند و چنان نمودند که دهشتی و حیرتی سخت بزرگ بدیشان راه نمود و اشارت کردند سوی خطیب شهر و مردی پیر و فاضل و اسنّ و جهان‌گشته بود». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲) در تصحیح جدید به جای «اسنّ» ضبط «لسن» قرار گرفته (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۷) و در تعلیقات آمده است:

چنانکه در حاشیه آورده‌ایم همه نسخه‌های خطی و چاپی «اسنّ» دارند. متن مختار ما

۱. نظیر این اشکال در موارد دیگری از تصحیح جدید تکرار شده است: «سپاه‌سالار غازی گربزی بود که ابلیس لعنه الله او را رشته بر توانستی تافت». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۱۶) و در تعلیقات آمده: «رشته بر تافتن کسی را: چیرگی یافتن بر او، توطئه چیدن بدو، مسلط شدن بر وی (لغت‌نامه). منوچهری گوید در خطاب به یک زن (دیوان ۲۰۱): نه ستم رفته به من زو و نه تلبیسی/ که مرا رشته نتاند تافت ابلیسی... صریح اکثریت نسخه‌های ما مثبت است که به گمان ما مبالغه را بهتر و بیشتر می‌کند». (همان: ۱۰۰۵) در تصحیح استاد فیاض آمده: «سپاه‌سالار غازی گُربزی بود که ابلیس لعنه الله او را رشته بر توانستی تافت». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۸۴) و صورت درست، همین است. بیهقی می‌گوید: سپاه‌سالار غازی، حیل‌گری بود که شیطان که مظهر و مصداق فریبکاری و مکاری است و بر آدمیان چیرگی دارد، نمی‌توانست رشته او را برتابد و بر وی فایق آید؛ پس باید عبارت منفی باشد. وجه مثبت فعل، مستلزم تغییر ساختار جمله است، چنانکه در نسخه بدل تصحیح فیاض آمده: «[سپاه‌سالار غازی گربزی بود که] ابلیس لعنه الله را رشته بر توانستی تافت». (همانجا) در متن ادیب و مورلی به اضافه نسخه کتابخانه موزه بریتانیا (به اشاره تصحیح جدید) عبارت: «او را رشته بر توانستی تافت» آمده است. در تصحیح سعید نفیسی هم عیناً همین عبارت به صورت منفی آمده، ولی از چشم مصححان دور مانده است. (نک. بیهقی، بی‌تا: ۲۵۸) در بادی امر به نظر می‌رسید عبارت «بر توانستی» در تصحیح جدید خطای چاپی باشد، اما تأکید مصححان در تعلیقات، گواهی می‌دهد که ضبط مختار ایشان وجه مثبت است و جای شگفتی است که یادآور شده‌اند این ضبط «مبالغه را بهتر و بیشتر می‌کند»، حال آنکه اگر فعل را مثبت در نظر بگیریم، متضمن مبالغه‌ای نخواهد بود.

پیشنهاد مهدوی دامغانی است با این توضیح: ظاهراً اسنّ نادرست و صحیح آن «لسن» به معنی فصیح و زبان‌آور است و اینک عین عبارت تاج‌العروس: واللّسن مُحَرَّكًا، الفصاحه والبیان وقیل هو جوده اللّسان وسلطته، لسنّ کفرَح فهو لسنّ و ألسنّ وقوم لسنّ بالضم = انتهی، تاج: لسن. صحابی مشهور قیس‌بن‌عاصم منقری در مدح قوم خود می‌گوید: خطباء حین یقوم قائلنا/ بیض الوجوه مصافح لسنّ؛ ومعلوم است که «اسنّ» که افعال تفضیل است بدون ذکر مفضلّ منه در کلام نمی‌آید. (همان: ۸۳۴)

درجه فضل و دانش استاد احمد مهدوی دامغانی و مراتب حصافت رای و حذاقت ایشان، خاصه در ادبیات عربی بر کسی پوشیده نیست؛ اما آنچه در این مقام اظهار فرموده‌اند، از دو جهت محل تأمل است: ۱) اگرچه در نگاه نخست دو صفت «پیری» و «اسنّ» قریب‌المعنی و تکراری می‌نماید، ولی با نگاهی دقیق‌تر درمی‌یابیم که آمدن این دو در کلام بی‌هقی بی سبب نیست. «پیری»، صفت مشترک بیشتر اعیان ری است، درحالی‌که صفت «اسنّ» گذشته از دلالت بر پیری خطیب، معنای سالخورده‌تر بودن وی نسبت به دیگر بزرگان شهر را هم متضمن است. نباید از یاد برد که در تمامی نسخ خطی و چاپی بلااستثنا عبارت «اسنّ» آمده و این نکته گذشته از اصالت ضبط، مسلم می‌دارد بی‌هقی درکنار ذکر «پیری»، «فضل» و «باتجربگی» خطیب - که وجه مشترک او با دیگر اعیان ری است - آگاهانه «اسنّ» بودن خطیب را هم آورده تا به تلویح، سبب‌گزینش وی از سوی بزرگان شهر را خاطر نشان سازد. ۲) معظم‌له در بیان نادرستی ضبط «اسنّ» آورده‌اند: «معلوم است که اسنّ که افعال تفضیل است بدون ذکر مفضلّ منه در کلام نمی‌آید». در جمله یادشده، همانگونه که گذشت، مفضلّ منه^۱ «اسنّ» به قرینه حالیه عبارت «ایشان» یا «اعیان ری» است و در چنین سیاقی که ذهن خواننده معهود و مستحضرست، ذکر مصرّح مفضلّ منه ضروری نمی‌نماید. برای نمونه در تاریخ ابن‌خلدون آمده: «واستولی الشیخ حسن علی بغداد و توریز. ثم سار إلیه حسن بن دمردش... وغلبه علی توریز... ولحق الشیخ حسن ببغداد واستقر

۱. در غالب منابع «مفضلّ علیه» آمده، اما در متن به تبعیت از استاد مهدوی دامغانی «مفضلّ منه» آوردیم.

حسن بن دمرداش فی توریز... وکان يعرف بالشیخ حسن الصغیر لأن صاحب بغداد کان یشارکه فی اسمہ و هو اسنّ و أدخل فی نسب الخان فمیز بالکبیر و میز هذا بالصغیر». (ابن خلدون، ۱۹۷۱: ۵/۵۵۲) که مقصود «و هو اسنّ منه» است، ولی مفضلّ منه جمله به قرینة حالیه حذف شده است. شاهد دیگر در تفسیر البحر المحیط از تفاسیر قرن هشتم هجری تألیف ابو حیان اندلسی است که ذیل آیه شریفه «قالوا نعبد إلهك وإله آبائك إبراهيم وإسماعيل وإسحاق» (البقره: ۱۳۳) آورده: «و بدأ أولا بإضافة الإله إلى يعقوب لأنه هو السائل، وقدم إبراهيم لأنه الأصل، وقدم إسماعيل على إسحاق لأنه أسنّ أو أفضل، لكون رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من ذريته وهو في عمود نسبه». (اندلسی، ۱۴۱۳: ۱/۵۷۴) که مقصود «لأنه أسنّ أو أفضل من إسحاق» است و مفضلّ منه جمله در تقدیرست. در مناقب ابن شهر آشوب (باب سوم، فصل ۱۳) در ماجرای دلجویی حضرت علی علیه السلام از اطفال یتیم زن بیوه ای که شوهرش به فرمان حضرت به جنگ رفته و کشته شده، آمده: «قال إني أحببت اكتساب الثواب، فاختاری بین أن تعجنین و تخبزین، و بین أن تعللین الصبیان لأخبز أنا، فقالت: أنا بالخبز أبصر و علیه أقدر، ولكن شأنك و الصبیان». (ابن شهر آشوب، ۱۴۳۲: ۴/۳۲۶) که منظور «أنا بالخبز أبصر و علیه أقدر منك» است. نیز در قرآن که اعجاز فصاحت کلام در زبان عربی است، آمده: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمِ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا، اَعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ». (المائدة: ۸) و یا «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ». (التوبه: ۱۰۸) در ترجمه و شرح مبادئ العربیه آمده: «وقد تحذف من و مجرورها للدلالة عليهما: در پاره ای مواقع لفظ من و مجرور آن [مفضلّ علیه] به منظور دلالت داشتن قرینه بر آن دو حذف می شود» (شرتونی، ۱۳۹۱: ۳۰۶). در دستور زبان فارسی هم یادآوری شده که «گاهی مفضلّ علیه صفت برتر به حکم ساخت جمله ذکر نمی گردد» (انوری، ۱۳۸۲: ۱۵۶). بنابراین صرف نیامدن مفضلّ منه در کنار افعال تفضیل عربی، نمی تواند دلیل نادرستی جمله باشد،

خاصه در متون کهن فارسی که معمولاً از دخل و تصرف در قواعد صرف و نحو زبان عربی خالی نیست.^۱ در تاریخ بیهقی شواهد دیگری بر این مدعا می‌توان یافت: «و توفیق اصلح خواهیم از خدای عزوجل و یاری به تمام کردن این تاریخ» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۳)؛ یا در نامه سلطان مسعود به قدرخان: «زندگانی خان اجل دراز باد» (همان: ۲۰۳). چنانچه منتقدی در شواهد اخیر، لفظ «اصلح» و «اجل» را بر وزن افعال تفضیل اما منسلخ از معنای تفضیلی بداند، نظیر همان حکم بر «اسن» جاری خواهد بود.

بنابراین درجایی که به اقرار مصححان «همه نسخه‌های خطی و چاپی اسن دارند»، محذور دستوری در میان نیست و معنای جمله هم صحیح است، تغییر ضبط متن موجه نمی‌نماید. اگر خطایی بر قلم بیهقی رفته بود هم تصحیح آن درست نبود، زیرا «مصحح متن، اصلاح‌کننده اغلاط و اشتباهات لفظی و معنایی مؤلف و مصتف نیست» (عمادی‌حائری، ۱۳۸۷: ۴). جاداشت مصححان تنها در حاشیه متن به این نکته پیشنهادی اشاره می‌کردند.

۳-۴. فقره چهارم

در ماجرای فضل ربیع و عبدالله طاهر، چون طاهر پایمردی کرد و مأمون، گناه فضل را بیخشود و او را «رتبت دست‌بوس» ارزانی داشت، فضل خواست به پاس مردانگی طاهر، او را خدمتی کند. چون بار بگسست و عبدالله طاهر به سوی خانه روانه شد:

فضل به مشایعت وی رفتن گرفت. عبدالله عنان بازکشید و بایستاد و فضل را معذرت‌کردن گرفت تا بازگردد. او به هیچ نوع بازنگشت و عنان با عنان او تا در سرای او برفت. چون عبدالله به در سرای خود رسید، از فضل ربیع عظیم شرمنده شد و خجالت آورد و معذرت‌کردن گرفت تا بازگردد. فضل ربیع او را گفت که در حق من تو از تربیت و عنایت و بزرگی آن کردی که از اصل و فضل و مروت تو سزید و مرا در دنیا چیزی نیست

۱. در کشف المحجوب آمده: «و این ابلغ و اتم و اکمل بود». (هجویری، ۱۳۸۶: ۲۸۰)

که روا دارم که آن چیز در مقابله کردار تو کردمی بزرگتر از اینکه عنان با عنان تو باز نهادم از درگاه خلافت تا درگاه تو؛ که به خدای عزوجل سوگند خورم که تا مرا زندگانی است، عنان با عنان خلفا نهاده‌ام، اینک با عنان تو نهادم مکافات این مکرمت را که به راستای من کردی. عبدالله گفت همچنان است که می‌گوید و من این صلت بزرگ را که ارزانی داشت، به دل و دیده پذیرفتم و منتی سخت بزرگ داشتم و خاندان خود را این فخر ذخیره نهادم. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۶-۳۷)

در تصحیح جدید آمده: «به خدای عزوجل سوگند خورم که تا مرا زندگانی است، عنان من جز با عنان خلفا نهاده‌ام، اینک با عنان تو نهادم مکافات این مکرمت را که به راستای من کردی». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۸)

بر اساس یادداشت مصححان، تصحیح اخیر بر پایه تنها یک نسخه (W: کتابخانه موزه بریتانیا) صورت گرفته است و بقیه نسخ، عبارت «من جز» را ندارد. خدشه‌ای که این عبارت اضافه بر زیبایی داستان بیهقی وارد کرده و اغراق بیان او را از تأثیر انداخته، بر کسی پوشیده نیست. فضل ربیع به طاهر می‌گوید که آنچه از مال دنیا در دست من است ارزشی ندارد تا پیشکش تو کنم. به همین سبب تصمیم گرفتم به تن خود - که روزگاری در کسوت وزارت بوده - چون محافظی گمنام، از درگاه خلافت تا خانه‌ات تو را همراهی کنم؛ و به خداوند بزرگ سوگند می‌خورم که تا امروز برای خلفا و سلاطین چنین کاری نکرده‌ام، اکنون برای تو کردم به پاس کرامتی که در حق من روا داشتی. اگر آن چنانکه از تصحیح اخیر برمی‌آید، فضل نه تنها برای یک خلیفه که برای «خلفا» چنین کاری را به دفعات انجام داده، چه منتی است که بر سر طاهر می‌گذارد و آن را برتر از مال دنیا می‌خواند؟ و دیگر اینکه آنچنان سوگند گرانی برای چیست: «به خدای عزوجل سوگند خورم که تا مرا زندگانی است، عنان من جز با عنان خلفا نهاده‌ام»؛ آیا ممکن بوده تصور شود این همراهی و مشایعت وزیر، برای صاحبان دیوان رسالت و عرض و استیفا هم بوده و فضل با سوگند، عملش را منحصر در مشایعت خلفا کرده باشد؟ از این رو ضبط استاد فیاض درست می‌نماید و با سیاق متن و زمینه داستان همخوانی و سازگاری بیشتری دارد.

۳-۵. فقره پنجم

در ابتدای داستان پیشین، هنگام به خدمت بردن فضل، عبدالله طاهر «بفرمود تا در نخست سرایِ خلافت، در صّفه شادروانی نصب کنند و چند تا محفوری بیفکنند». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۴-۳۵) در تصحیح جدید آمده: «بفرمود تا در نخست سرایِ خلافت، در صّفه شادروانی افکنند و چند تا محفوری». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۷) در اینجا فعل «افکنند» مناسب «شادروان» نیست، اگر چه در دیوان عنصری (۱۳۶۳: ۲۶۱) شاهد کاربرد دارد:

فکند شادروانی به دشت باد صبا که تار و پودش هست از زبرجد و مرجان

زیرا در منابع قدیم، شادروان هم به معنی «خیمه و سراپرده» و هم «فرش و بساط» به کار رفته است. در لغت‌نامه برای شادروان به معنی «خیمه و سراپرده»، همین شاهد از تاریخ بیهقی ذکر شده و برای شادروان به معنی گستردنی به نقل از فرهنگ‌های قدیم آمده: فرشی بس بزرگ و منقش؛ فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه؛ بساط و فرش گرانمایه که در بارگاه ملوک بگسترند. (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شادروان) ضبط «افکنند» مناسب شادروان به معنی فرش و گستردنی است، حال آنکه در جمله محل بحث، «شادروان» معنایی نزدیک به خیمه، سراپرده یا دست‌کم سایبان دارد، زیرا بیهقی چند سطر بعد از آن می‌گوید: «به سبب فرمان امیرالمؤمنین، جای فضل در این سرای بیرونی ساخته کرد و او را اعلام داد تا پگاه‌تر در غلس بیامد و در آن صّفه، زیر شادروان بنشست». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۷) بیهقی در تاریخ خود، شادروان را در معنی گستردنی هم به کار برده است: «شادروانکی دیبای رومی به روی تخت پوشیده» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۷۱۳)، اما در جمله مورد بحث، به معنای دیگر شادروان نظر داشته که با فعل «افکنند» مناسب ندارد. بی تردید ضبط استاد فیاض درست است.

۳-۶. فقره ششم

بیهقی در ماجرای ملطفه‌هایی که محمود در اواخر عمرش مبنی بر خلع مسعود از ولی عهدی، به اعیان و مقدّمان لشکر نوشت، پس از ذکر افتادن آن ملطفه‌ها به دست مسعود در نزدیکی دامغان، حکایتی مشابه نقل می‌کند:

بدان وقت که مأمون به مرو بود... از بغداد مقدّمان و بزرگان و اصناف مردم به مأمون تقرب می‌کردند و ملطفه‌ها می‌نشتند. و از مرو نیز گروهی از مردم مأمون، به محمد تقرب می‌کردند و ملطفات می‌نشتند. و مأمون فرموده بود تا آن ملطفه‌ها را در چند سبط نهاده بودند و نگاه می‌داشتند، و همچنان بود. و چون محمد را بکشتند و مأمون به بغداد رسید، خازنان آن ملطفه‌ها را که محمد نگاه‌داشتن فرموده بود، پیش مأمون آوردند. (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۹)

در اینجا ابهامی برای خواننده پیش می‌آید و آن اینکه آیا محمد هم دستور داده بود ملطفه‌ها را نگاه دارند یا نه؟ زیرا در متن ذکری از آن نیست و تنها به دستور مأمون مبنی بر نگاه‌داری ملطفه‌ها اشاره شده است.

هنگامی که به تصحیح استاد فیاض مراجعه می‌کنیم، با این ضبط مواجه می‌شویم: «و مأمون فرموده بود تا آن ملطفه‌ها را در چند سبط نهاده بودند و نگاه می‌داشتند، و همچنان محمد و چون محمد را بکشتند و مأمون به بغداد رسید، خازنان آن ملطفه‌ها را که محمد نگاه‌داشتن فرموده بود، پیش مأمون آوردند». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۸) اکنون ابهام متن برطرف شد: مأمون فرموده بود تا آن ملطفه‌ها را در چند سبط نهاده بودند و نگاه می‌داشتند، و همچنان محمد [فرموده بود تا آن ملطفه‌ها را در چند سبط نهاده بودند و نگاه می‌داشتند]. (حذف به قرینه لفظی) دنباله داستان هم این ضبط را تأیید می‌کند، زیرا بلافاصله آمده: «خازنان آن ملطفه‌ها را که محمد نگاه‌داشتن فرموده بود، پیش مأمون آوردند». مصححان اخیر ذیل همان صفحه آورده‌اند: «بود؛ کذا در W [کتابخانه موزه بریتانیا]، بقیه: محمد» و معلوم می‌شود که جز یک نسخه، در بقیه نسخ عبارت «و همچنان محمد» ثبت است. در این فقره، تردیدی نیست که ضبط «محمد» درست است، زیرا حذف نام «محمد» و تغییر آن به «بود» محل معنای روایت است.

۳-۷. فقره هفتم

در ماجرای «مغرور آل بویه» و جنگ حسن سلیمان (شحنه ری) با اوباشان آمده: «خویشتن را بر قلب ایشان زدند و علامت مغرور آل بویه را بستند و ایشان را هزیمت کردند، هزیمتی هول... و حسن گفت: دهید و حشمتی بزرگ افکنید به کشتن بسیار که کنید تا پس از این دندان‌ها کُند شود از ری و تیز نیایند». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۶) در تعلیقات، برای «تیز نیایند» توضیحی نیامده، اما در حاشیه کتاب دیبای دیداری (نسخه یکجلدی تصحیح جدید تاریخ بیهقی) آمده است: «تا اینکه ازین پس از ری طمع بردارند و برای تصرف آن دندان تیز نکنند». (بیهقی، ۱۳۹۰: ۸۴)

جاداشت برای عبارت «تیز آمدن» به معنای «دندان طمع تیز کردن» شواهدی از متون گذشته نقل می‌شد. آیا ممکن است این معنا به قرینه «کُند شدن دندان‌ها» به خاطر مصححان رسیده باشد؟ آنچه بر اساس شیوه نگارش بیهقی درست می‌نماید، «تیز نیایند» است، به معنای «دیگر نیایند» یا «بعد از این نیایند». «نیز» به معنای «دیگر» در متون کهن و تاریخ بیهقی شواهد فراوانی دارد: «[قاضی صاعد به طغرل] و من حق تو را بدین آمدن بگزاردم و نیز نیایم که به علم خواندن مشغولم و از آن به هیچ کار دیگر نپردازم» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۵۹)؛ «و سوی قلعت سگاوند بردندش و پس از آن نیز ندیدمش». (همان: ۲۵۰)؛ «باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نیاید» (همان: ۶۱۴)؛ در کشف الاسرار آمده: «یا سید! اگر تو یاران خود را شراب توحید صرف، بی آمیغِ حظوظ دهی، بگریزند و نیز گرد تو نگردند». (مبیدی، ۱۳۸۹: ۳۲۸/۲) در واژه نامک، با استشهاد به شاهنامه، «نیز» به معنای «هرگز» آمده که باز معنای مناسبی است. (نک. نوشین، ۱۳۸۶: ۴۵۲) در اسرار التوحید در فقره‌ای، «نیز» و «هرگز» در کنار هم آمده و معلوم می‌دارد هر دو معنی معتبر است: «و آن پیر بیرون شد. از آن ساعت باز که از خانقاه شیخ بیرون شد، نیز هرگز کس او را ندید». (محمدبن منور، ۱۳۸۹: ۲۳۹) عباس اقبال در حاشیه سیاست‌نامه به هر دو معنی اشاره کرده است. (نک. نظام‌الملک، ۱۳۸۰: ۲۶)

به‌علاوه، چند سطر بعد در همان روایت بیهقی آمده: «حسن سلیمان نامه نوشت^۱ که زندگانی خداوند دراز باد، مردم ری به هرچه گفته بودند وفا کردند، از بندگی و دوستداری هیچ چیزی باقی نماندند. و به عزّ دولت‌عالی اینجا حشمتی بزرگ بیفتاد چنانکه نیز هیچ مخالف قصد اینجا نکند». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۷)

۳-۸. فقره هشتم

در ماجرای فروگیری‌ها، پس از فروگیری علی‌قرب، آلتونناش خوارزمشاه «سخت نوید گشت و به دست و پای بمرد، اما تجلّدی تمام نمود تا به جای نیارند که وی از جای بشده است و پیغام داد سخت پوشیده سوی بونصر مشکان و بوالحسن عقیلی که... لطایف‌الحیل به کار آرند تا من زودتر بازگردم که آثار خیر و روشنایی نمی‌بینم». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۹) تا آنجا که از ترس جان، شبانه از میانه راه «هرات - بلخ» به خوارزم گریخت. سلطان مسعود در نامه‌ای که برای دلجویی وی می‌فرستد، می‌نویسد:

درین روزگار که به هرات آمدم وی [خوارزمشاه] را بخواندیم تا ما را ببیند و ثمرت کردارهای خوب خویش بیابد. پیش از آنکه نامه بدو رسد، حرکت کرده بود و روی به خدمت نهاده. و می‌خواستیم که او را با خویشتن به بلخ بریم؛ یکی آنکه در مهمات مُلک که پیش داریم با رای روشن او رجوع کنیم که معطل مانده است... و دیگر اختیار آن بود تا وی را به سزاتر بازگردانیده شود. اما چون اندیشیدیم که خوارزم ثغری بزرگ است و وی از آنجای رفته است و ما هنوز به غزنین نرسیده، و باشد که دشمنان تأویلی دیگرگونه کنند، و نباید که در غیبت او آنجا خللی افتد، دستوری دادیم تا برود... اما یک چیز بر دل

۱. در اینجا عبارت «حسن سلیمان نامه نوشت» الحاقی می‌نماید و در غالب نسخ معتبر نیست. چند صفحه قبل از این آمده: «و در این روزها نامه رسید از ری که چون رکاب عالی حرکت کرد...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۴) و مطالب این چند صفحه، ذکر مفاد آن نامه است. مسلماً نامه رسیده از ری را شحنة گماشته سلطان مسعود، حسن سلیمان، تقریر کرده است و او در نامه خود نمی‌نویسد: «حسن سلیمان نامه نوشت». پیداست این فقره را کاتبان کم‌دقت افزوده‌اند. دیگر آنکه در تاریخ بیهقی، وجه ماضی فعل «نوشتن» غالباً به صورت «نبت» آمده تا «نوشت» و این خود گواهی بر الحاقی بودن عبارت است.

ما ضجرت کرده است و می‌اندیشیم که نباید که حاسدان دولت را که کار این است که جهد خویش می‌کنند تا که برود و اگر نرود دلمشغولی‌ها می‌افزایند؛ چون کژدم که کار او گزیدن است بر هر چه پیش آید - سخنی پیش رفته باشد. (همان: ۱۰۳-۱۰۴)

در تصحیح جدید آمده: «اما یک چیز بر دل ما ضجرت کرده است و می‌اندیشم که نباید که حاسدان دولت را که کار این است که جهد خویش می‌کنند تا که برود و گریزد و دلمشغولی‌ها می‌افزاید - چون گزدم^۱ که کار او گزیدن است بر هر چه پیش آید - سخنی پیش رفته باشد». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۷۸)

براساس تصحیح استاد فیاض آنچه در نامه سلطان آمده، توجیه گریختن خوارزمشاه و سرپوشی است بر آنچه واقع شده، چنانکه مسعود آن رفتن را به دستور خود و برای پیش‌گیری از بروز خللی در ثغر بزرگ خوارزم می‌خواند و می‌کوشد تا بدگمانی وی را زایل کند. در چنین مقامی جای آن نیست که سخنی از «رفتن و گریختن» خوارزمشاه به میان آید؛ چرا که این امر خلاف قصد سلطان و تأکیدی روشن از وی بر بی‌اعتمادی و بدگمانی مخاطب است. بلکه درست آن است که گناه را به حاسدان و بدخواهان دولت حواله کند، آن‌گونه که از ضبط درست فیاض برمی‌آید. در تصحیح استاد فیاض، «برود» به معنای «رفتن و گریختن خوارزمشاه» نیست؛ استاد خطیب‌رهبر در گزارش متن می‌نویسد: «برود: مؤثر و کارگر افتد - معنی چند جمله: می‌کوشند که گفتارشان مؤثر افتد و اگر کارگر نیاید، با فتنه‌انگیزی مایه نگرانی خاطر می‌شوند». (بیهقی، ۱۳۸۵: ۱۴۲) بنابراین فاعل «برود» و «نرود»، تدبیر و دسیسه حاسدان است، نه آن‌گونه که مصححان اخیر پنداشته‌اند، شخص خوارزمشاه. بیهقی جای دیگری هم از این تعبیر استفاده کرده: «و تدبیری دیگر

۱. گزدم، با گاف فارسی، زاء هوز و دال مضموم، مرکب از «گز» از مصدر گزیدن + دُم و صورت درست کلمه عقرب است. جلال متینی در مقاله‌ای با همین عنوان یادآور شده است: «فارسی‌زبانان در آن روزگاران در استعمال این کلمه برای نامیدن عقرب، به دُم گزنده این جانور توجه داشته‌اند، نه به کژی دُم او». (متینی، ۱۳۴۷: ۹)

ساختند در برانداختنِ خوارزمشاه آلتونتاش، سخت واهی و سست، و نرفت و بدگمانی مرد زیادت شد». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۱)

در حاشیهٔ دیبای دیداری در گزارش فقرهٔ اخیر آمده: «و می‌پندارم که مبادا حاسدان این دولت، که می‌کوشند تا خوارزمشاه از نزد ما برود یا بگریزد، تا دلمشغولی‌های ما بیشتر شود». (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۲۸) این معنی به هیچ وجه درست نمی‌نماید. حاسدان، مترصد «فروگیریِ خوارزمشاه» بودند، نه گریزانند او: «و در شب امیر را بر آن آورده بودند که ناچار آلتونتاش را فرو باید گرفت و این فرصت را ضایع نباید کرد. تا خبر یافتند، ده دوازده فرسنگ جانب ولایت خود برفته بود». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۷۴) و اندیشهٔ گریختن تنها در سر خوارزمشاه بود که بدگمان شده بود.

معنای مورد نظر ما در نامهٔ دیگری که بعدها سلطان مسعود به دنبالِ غائلهٔ قائد ملنجوق، برای تسلاهی خاطر خوارزمشاه نوشته نیز تکرار شده است:

و اگر او را چیزی شنواند یا شنوانیده‌اند یا به معاینه چیزی بدو نمایند که از آن، دل وی را مشغول گردانند، شخص امیر ماضی - آثار الله برهانه - را پیش دل و چشم نهد و در نعمتها و نواختها و جاه و نهاد وی نگرد، نه اندر آنچه حاسدان و متسوقان پیش وی نهند که وی را آن خرد و تمیز و بصیرت و رویت هست که زود زود سنگ وی را ضعیف در رود بننواند گردانید. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۱۹)

موارد دیگری هم وجود دارد که ضبط متن در تصحیح جدید محل تردید و تأمل است، اما پرداختن به هر یک مایهٔ اطالهٔ کلام خواهد بود و تنها به ذکر آنها اکتفا می‌شود: «چهار اسب» ص ۵س ۱۷ - فیاض: «چهار اسبه» (قیاس شود با کلیده و دمنه: «دو اسپه» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۱۵) / «برهد» ص ۲۱س ۱۰ - فیاض: «بر دهد» / «دل یار نمی‌داد» ص ۶۴س ۱ - فیاض: «دل یاری نمی‌داد» / «امروز» ص ۶۵س ۱۰ - فیاض: «تا امروز» (به قرینهٔ «هرچه به من رسیده است، بر دلم خوش شود». نک. بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۱) / «ولایت» ص ۶۸س ۸ - فیاض: «ولایات» / «یافته» ص ۶۸س ۱۸ - فیاض: «یافت» / «بداناند» ص ۸۰س ۱۹ - فیاض: «بداند».

۴. رسم الخط متن

رسم الخط مختار متن حاضر، در برخی موارد کژتابی‌هایی برای خواننده در پی دارد؛ مثلاً آنجا که طاهر به فضل می‌گوید: «این خداوند کریم است و شرمگین و چون به بیند، شاید که نپسندد که تو در آن درجه خُمول باشی و به روزگار این کار راست شود». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۶) و یا: «لشکر را باید گفت تا به تعبیه درآیند و بگذرند تا خداوند ایشان را به بیند». (همان: ۳۱)

این دو فقره در متن استاد فیاض به صورت «ببیند» آمده است. مصححان کتاب حاضر، گویا قرائت دیگری از آن اراده کرده‌اند؛ زیرا «به بیند» را به کسر اول و سکون دوم نگاشته‌اند و در تعلیقات آورده‌اند: «به بیند: بهتر دقت کند، دقیقتر شود. هر چند ببیند هم به معنایی نزدیک به این می‌توان خواند، اما به بیند راجح می‌نماید» (همان: ۸۴۱)، حال آنکه پذیرش این قرائت محل تردید است. اگر در یک یا دو جا، برحسب تصادف معنای موجهی از «به بیند» دریافت شود، آیا می‌توان این قرائت را به باقی موارد هم تعمیم داد؟ «و در این روزگار که به هرات آمدیم وی را بخواندیم تا ما را به بیند و ثمرت کردارهای خوب خویش بیاید»؛ (همان: ۷۷) «با بونصر رفته است و نهان رفته است، بر ما پوشیده کردند و به بینی که ازین زیر چه بیرون آید». (همان: ۳۰۶) چنانکه ملاحظه می‌شود در این مثال‌ها معنای مستقیمی از «به دیدن» قابل تصور نیست. بررسی دیگر موارد مشابه در تصحیح جدید، مانند: «به تعبیه» (ص ۳۱ س ۱۴)؛ «به وقت» (ص ۱۱۳ س ۲۲)؛ «به معاینه» (ص ۳۱۵ س ۱۹)؛ «به توانند» (ص ۳۱۶ س ۴)؛ «به وجه» (ص ۳۶۵ س ۶)؛ «به کار» (به معنی لازم، بایسته) (ص ۵۵۵ س ۲۱)؛ «به فال» (ص ۶۸۳ س ۱۲) و... هر پژوهشگری را متقاعد می‌کند که ضبط «به بیند» ناشی از رسم الخطی کهن در نسخه نویسی است و نباید با قرائتی متفاوت خوانده شود؛ زیرا در غیر این صورت لازم است در خوانش دیگر مثال‌ها هم تجدیدنظر شود.

یا واژه «عمت» که در متن به صورت «عمهت» ضبط شده و در پانویشت، به پیروی استاد فیاض یادآوری شده: «در نسخه‌ها به صورت عمت، که برای رفع التباس به این صورت نوشته شد». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰) واژه «عمت» همان «عمه» است که با تایی کشیده نوشته شده، همان‌گونه که در واژه‌هایی مانند «قلعت»، «محلّت»، «درجت» و... در تاریخ بیهقی آمده است. اما گاهی همان واژه تغییر شکل یافته، خود مایه التباس معنی و اشتباه می‌شود، چنانکه استاد خطیب‌رهبر در گزارش متن نامه حرّه ختلی به مسعود، «عمهت» را «عمه تو» معنی کرده است. (نک. بیهقی، ۱۳۸۵: ص ۹۳ ش ۲۰)، در حالی که در سراسر نامه، از سلطان به صیغه غایب یاد شده و استاد فیاض هم یادآوری کرده: «در نامه‌ها سیاق مغایب از باب تأدب مرسوم بوده است» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۳۱). لذا در عمهت ضمیر پنداشتن حرف «ت» غلطی آشکار است.

۵. ضبط‌های خوب تصحیح جدید

بیهقی از قول خواجه طاهر دبیر نقل می‌کند که در میانه راه، سلطان مسعود نامه حرّه ختلی را که حاوی خبر درگذشت محمود و تقاضای بازگشتن به تخت ملک بود، به من داد تا بخوانم و اظهار نظر کنم. «گفتم: زندگانی خداوند دراز باد، به هیچ مشورت حاجت نیاید. بر آنچه نبشته است کار می‌باید کرد که هر چه گفته است، همه نصیحت محض است و هیچ‌کس را این فراز نباید [گفت]. گفت: همچنین است... فاما از مشورت کردن چاره نیست». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۴) استاد فیاض در پانویشت آورده: «در غیر B: فراز نیاید. افزودن کلمه گفت با احتمال آنکه چون گفت مکرر شده یکی از آن دو به سهو قلم افتاده است. مؤید احتمال، عبارت بعد: فاما از مشورت کردن چاره نیست». در تصحیح سعید نفیسی آمده: «هیچ‌کس را این فراز نباید»، و در حاشیه آورده: «نیاید و ظاهراً در اصل، فراز نباید گفت. گفت بوده است و یک گفت از میان افتاده». (نفیسی، بی تا: ۱۳/۱)

در تصحیح جدید به درستی عبارت «فراز نیاید» در متن قرار گرفته است. (نک. بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۱) زیرا «فراز آمدن» به معنی «به نظر رسیدن»، فراوان در تاریخ بیهقی و متون گذشته آمده: «و خداوند داند که مرا در چنین کارها غرضی نیست جز صلاح هر دو جانب نگاه داشتن. آنچه فراز آمد مرا به مقدار دانش خود باز نمودم و فرمان تراست». (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۰۷)؛ «بنده را آنچه فراز آمد باز نمود، فرمان خداوند راست». (همان: ۲۸۸)؛ «اگر رای عالی بیند سوی خواجه بزرگ نبشته آید که چنین حالی افتاد، هر چند این خبر بدو رسیده باشد، تا آنچه او را فراز آید درین باب به جواب باز نماید». (همان: ۷۲۰) در کلیله و دمنه آمده: «گفت: واجب است بر کافه خدم و حشم ملک، که آنچه ایشان را فراز آید از نصیحت باز نمایند». (منشی، ۱۳۸۸: ۶۸) (نیز نک. محمد بن منور، ۱۳۸۹: ۲۷۰) با این ضبط، دیگر نیازی به افزودن «گفت» در قلاب نیست. در خصوص اشاره استاد فیاض به عبارت «فاما از مشورت کردن چاره نیست»، باید گفت که این جمله جواب سخن طاهر است که یادآور شده بود: «به هیچ مشورت حاجت نیاید».

از دیگر ضبط‌های خوب تصحیح جدید می‌توان فهرست‌وار به موارد زیر اشاره کرد: «نامه به نام بندگان موشح رسید» ص ۲ س ۱۲ - فیاض: «نامه تمام بندگان بدو مورخ است» / «تبسط» ص ۴ س ۱۰ - فیاض: «تثبط» / «حیلتی» ص ۱۳ س ۹ - فیاض: «با سستی» / «جانبان» ص ۱۷ س ۷ - فیاض: «جهانیان» / «مرد» ص ۱۸ س ۱ - فیاض: «درم» / «سازید ... آرید» ص ۵۳ س ۱۶ - فیاض: «سازند ... آرند» / «آموی» ص ۷۹ س ۱۲ - فیاض: «به مویی».

۶. نگاهی به تعلیقات متن

در این بخش از مقاله، به برخی از کاستی‌ها در تعلیقات متن اشاره می‌شود، با این توضیح که این موارد انگشت‌شمار در برابر حجم تعلیقات متنوع و بسیار سودمند مصححان، در حکم النادر کالمعدوم است.

۶-۱. فقرة اول

ذیل عبارت «نماز کرد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۰) در تعلیقات آمده: «نماز همیشه در متن‌های کهن و لهجه‌های اصیل خراسان و جز آن با کردن می‌آمده است و نه چنانکه امروز معمول است با گزاردن، زیرا نماز، در اصل از مصدر نمیدن به معنی خم شدن گرفته شده است که یک فعل است و نه یک معنا و مفهوم». (همان: ۸۵۳)

این سخن با این اطلاق و شمول صحیح نیست که «نماز همیشه در متن‌های کهن و لهجه‌های اصیل خراسان و جز آن با کردن می‌آمده»، زیرا در متون کهن و نیز لهجه‌های اصیل خراسان، شواهد بسیاری برخلاف این مدعا وجود دارد؛ اسرارالتوحید: «خواجه حسن مؤدب گفت: چون این روز نماز دیگر بگزاردیم، شیخ مرا بخواند و گفت: ای حسن...» (محمدبن منور، ۱۳۸۹: ۶۹)؛ کشف المحجوب: «از حق تعالی فرمان است که پنج نماز اندر پنج وقت بگزارید» (هجویری، ۱۳۸۶: ۴۳۹)؛ قابوس‌نامه: «دیگر فایده نماز گزاردن آنست که از متکبری خالی باشی» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۱۷)؛ سیر الملوک: «پس برنا را گفت: برو سر و تن بشوی و بیا و دو رکعت نماز بگزار» (نظام‌الملک، ۱۳۸۹: ۱۸۴)؛ کشف الاسرار: «ای سید چون روز عید آید، نماز عید بگزار» (مبیدی، ۱۳۸۹: ۶۴۱)؛ تذکرة الاولیاء: «من پیغام برساندم و انتظار می‌کردم تا نماز پیشین و پسین و شام و خفتن بگزاردیم، پس سجاده برداشت و روان شد» (عطار، ۱۳۹۰: ۱۱۳)؛ مرصاد العباد: «خواجه علیه‌السلام چون نماز بامداد بگزاردی، در مقام خویش بذکر گفتن بنشستی تا آفتاب برآمدن» (نجم‌رازی، ۱۳۸۹: ۲۷۲).

۶-۲. فقرة دوم

بیهقی در خلال فتنه‌جویی‌های اطرافیان مسعود آورده که روزی بوسهل زوزنی به سلطان گفت: «از بونصر سیصد هزار دینار بتوان استد. سلطان گفت: بونصر را این بسیار نیست و از کجا ایستد؟ و اگر هستی، کفایت او ما را به از این مال». (بیهقی،

۱۳۸۸: ۵۶) در تعلیقات تصحیح جدید آمده:

جمله قدری مبهم است. ما عبارت را این‌طور معنی می‌کنیم: سلطان می‌گوید پرداختن این مقدار برای بونصر زیاد نیست و نمی‌تواند او را باز ایستاند. اگر هم بود، کفایت و لیاقت او برای ما بیش از این مال اهمیت دارد... همچنین تواند بود که کلمه «ایستد» در عبارت «و از کجا ایستد؟» که در اکثریت مطلق نسخه‌ها هست، صورت دیگری باشد از استدی = ستاند». (همان: ۸۶۹)

در تصحیح فیاض آمده: «از بونصر سیصد هزار دینار بتوان استند. سلطان گفت: بونصر را این زر بسیار نیست و از کجا استند؟ و اگر هستی، کفایت او ما را به از این مال» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۷۴) استاد فیاض در پانوشته آورده: «زر. در غیر B نیست» (همان‌جا). حتی اگر «زر» را از جمله حذف کنیم، باز تغییری در معنا به وجود نمی‌آید. سلطان به بوسهل می‌گوید: بونصر این مال بسیاری که تو می‌گویی ندارد (در متن، «بسیار» صفت جانشین موصوف است)؛ مؤید این معنی، ادامه جمله است که قرینه شق اول را مطرح می‌کند: «و اگر هستی...»، سپس ادامه می‌دهد که اگر هم بونصر چنین مالی داشته باشد، به او بخشیدیم چه کفایت او برای ما بهتر است از آن مال؛ چرا که اگر بگیریم، مایه رنجش وی می‌شود و شاید مصاحبت و یکدلی خود را از ما بازگیرد. اما عبارت «از کجا استند؟» (ضبط فیاض) ظاهراً از مصدر «استدن» و به معنی «گرفتن» و «تصرف کردن» است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل استدن) و معنای جمله: «(بونصر چنین مالی را) از کجا آورده است؟». ضبط تصحیح جدید، ایستد، هم صورت اشباع شده «استد» و به همان معناست.

۳-۶. فقره سوم

پس از فروگیری علی قریب در نخستین خلوت سلطان مسعود با بونصر مشکان،

بونصر نصایحی می‌کند که:

خداوند را بیاید دانست که امیر ماضی مردی بود که وی را در جهان نظیر نبود... روزگار یافت و کارها را نیکو تأمل کرد... و راه راست نهاد و آن را بگذاشت و برفت. و بنده را آن خوش‌تر آید که امروز بر راه وی رفته آید و گذاشته نیاید که هیچ‌کس را تمکین آن باشد که

خداوند را گوید که «فلان کار بد کرد، بهتر از آن می‌بایست»، تا هیچ خلل نیفتد... [سلطان] گفت: سخت نیکو سخنی گفتمی و پذیرفتم که همچنین کرده آید. من دعا کردم و بازگشتم. و حقا ثم حقا که دو هفته برنیامد و از هرات رفتن افتاد که آن قاعده‌ها بگردانیده بودند. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۷۵-۷۶ و بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۷)

در تعلیقات تصحیح جدید آمده: «قاعده‌ها بگردانیده بودند: بدعت‌ها و روش‌های نادلپسند نوین را کنار گذاشتند و به شیوه محمودی بازگشتند. بونصر می‌گوید: پس از توصیه و تأکید من به مسعود، دو هفته‌ای بیشتر طول نکشید که از هرات عازم بلخ شدیم و روش درست پیشین ملاک عمل قرار گرفت». (بیهقی، ۱۳۸۸: ۸۷۰) در حالی که معنای عبارت بیهقی، درست برخلاف توضیح بالاست. بونصر می‌گوید به‌رغم توصیه به سلطان، حقا که طولی نکشید و آن قاعده‌ها و شیوه‌های مُلکداری محمود را که روزگار قابل توجهی ملاک عمل بود، از مجرای خود منحرف ساختند. گواه روشن این معنی وقایعی است که بعد از این پیش می‌آید. خوارزمشاه پس از حرکت از هرات به سوی بلخ، میانه راه در پیامی به بونصر می‌گوید که «من دستوری یافتم به رفتن سوی خوارزم... که قاعده کژ می‌بینم... تو هم ممکن نخواهی بود در شغل خویش، که آن نظام که بود بگسست و کارها همه دیگر شد» (همان: ۷۴). همچنین پس از بدگمانی خوارزمشاه، از زبان سلطان آمده که به بونصر می‌گوید: «اینها نخواهند گذاشت که هیچ کاری بر قاعده راست بماند» (همان: ۷۵)، و بونصر در پاسخ سلطان می‌گوید: «بنده این را به هرات بازگفته است و بر لفظ عالی رفته که: ایشان را این تمکین نباشد. اکنون چنانکه بنده می‌شنود و می‌بیند ایشان را تمکین سخت تمام است» (همانجا)؛ و عبارت اخیر، نشانگر ادامه همان معضلی است که بونصر، پیش از عزیمت از هرات، اصلاح آن را از سلطان خواسته بود.

۷. سخن آخر

آنچه گذشت، نقد تصحیح و تعلیقات بخشی از تاریخ بیهقی در چاپ جدید

بود. در زمینه تصحیح متون، ظاهراً توجه به سبک اثر، سیاق کلام و نشانه‌های موجود در متن، اهمیت به‌سزایی در انتخاب ضبط درست از میان نسخ پراکنده دارد. ضمن ارج نهادن بر مساعی مصححان محترم در ارائه متنی منقح از تاریخ بیهقی، بر این باوریم که این تصحیح، ناسخ چاپ‌های پیشین نیست، خاصه تصحیح عالم‌آستانه استاد علی اکبر فیاض که پس از قریب نیم‌قرن، همچنان منزلت خود را حفظ کرده و محل مراجعه و استفاده پژوهشگران است. امید است با هم‌اندیشی و نقد منصفانه، روزی به متنی از تاریخ بیهقی دست یابیم که به صورت نگاشته بیهقی بسیار نزدیک باشد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۷۱). تاریخ ابن خلدون (المسمى بكتاب العبر)، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۴۳۲). مناقب آل ابی طالب، تحقیق سیدعلی اشرف الحسینی، قم: مکتبه الحیدریه.
- اندلسی، ابوحیان (۱۴۱۳). تفسیر البحر المحیط، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالموجود و...، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی ۲، تهران: فاطمی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰). تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه مشهد.
- (۱۳۸۵). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب.
- (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- (بی تا). تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- (۱۳۹۰). دیبای دیداری (متن کامل تاریخ بیهقی)، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- شرتونی، رشید (۱۳۹۱). ترجمه و شرح مبادئ العربیه (جلد ۴، قسمت نحو)، مترجم سیدعلی حسینی، قم: دارالعلم.
- عطار، فریدالدین (۱۳۹۰). تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.

- عمادی حائری، سیدمحمد (۱۳۸۷). «تصحیح متون؛ با تأکید بر تصحیح متون فارسی»، گزارش میراث، دوره ۲، سال ۳، شماره ۲۵-۲۶، ص ۴-۱۰.
- عنصرالمعالی، کیکاووس (۱۳۸۷). قابوس نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عنصری، ابوالقاسم (۱۳۶۳). دیوان، تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- غفاری، سیدمحمدخالد (۱۳۸۷). «پژوهشی در شرح استاد خطیب رهبر بر تاریخ بیهقی»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، سال ۱۸، شماره ۷۴، ص ۱۴۵-۱۷۰.
- متینی، جلال (۱۳۴۷). «گذدم، کژدم؟»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۴، شماره ۱۳ و ۱۴، ص ۱-۱۳.
- محمد بن منور (۱۳۸۹). اسرار التوحید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- منشی، نصرالله (۱۳۸۸). کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- میدی، ابوالفضل (۱۳۸۹). کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۹). مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نظام الملک، حسن بن علی (۱۳۸۰). سیاست نامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۹). سیر الملوک، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نوشین، عبدالحسین، (۱۳۸۶). واژه نامک، تهران: انتشارات معین.
- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۶). کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.